



گزارش تصویری جشنواره بین المللی فیلم فجر

شیرین قلم

پدر خواننده و پدر آمرزیده

فیلم به جلای احسالی خود نزدیک شد و طبق معمول بغض گلویم را گرفت. با یک لیوان نوشابه هم نتوانستم بعضی را که داشت خفهام می کرد، حل کنم. دیگر نگاه عاقل لندر سفیه دیگران روی من تاثیر نداشت چون آن قدر جذب فیلم شده بودم که وجود کسی را اطرافم احساس نمی کردم. غذا تمام شد اما فیلم همچنان ادامه داشت. ناچار شدم استخوان های بجای مانده از غذایم را سق بزتم. این سوال در ذهنم نقش بست که سینمای ایران وقتی اینقدر خوب است چرا منتقدان می گویند سینمای ایران مرده است. به قول همین منتقدان عجب فیلمی، عجب فیلمنامه ای، نورپردازی اش هم حرف ندارد. بازیگرانش که نمی شناسم و حتما اولین حضورشان جلوی دوربین است چقدر خوند. کم کم داشتم تحت تاثیر یک نگاه عاقل اندر سفیه کمر خم می کردم. اصلا چشمان این دوستانم به قول قدیمی ها ساگ دارد و نگاه عاقل اندر سفیه اش به قول فلاسفه یک نگاه جهان شمولی است که هیچ کس را برای مقابله با او نیست. لیختدی زدم و گفتم: «عجب فیلمی دیدم، الان نقدش را می نویسم حالش رو ببری!» اما نگاه عاقل اندر سفیه ادامه داشت. براق شدم: «دیگه چی می خوای؟ مگه نگفتی نقد فیلم بنویسم؟» بهت زده گفتم: «آخه نقد این فیلم به چه درد من می خوره؟» گفتم: «یعنی چی؟ بهترین فیلمی بود که تو عمر م دیدم. اصلا به نظر من این فیلم باید به مراسم اسکار فرستاده بشه. باید چهار سال پشت سر هم تند و تند اسکار بگیره خدایی نگاه نکردی بازیگرای فیلم با این که کار اولشان بود چه ایفای نقشی کردن!» از کوره در رفتم: «آخه مردنا حسابی این معروف ترین فیلم تاریخ سینما و یکی از ۱۰ فیلم برتر نیم قرن گذشته است. اون بازیگرام مارلون براندو، آل پاچینو و رابرت دنیر و هستن...» با دهان باز گفتم: «پس داخل جشنواره ما چکار می کنه؟» با البر و گوشه صفحه نمایش رانشان داد و من تازه متوجه آم شبکه نمایش شدم. دور وبرم را نگاهی کردم و بر خاستم تا از جلوی چشم دوستم گم شوم. برگشتم و پرسیدم: «راستی اسم فیلم چی بود؟» با فریادی از ته دل گفتم: «پدر خواننده... فهمیدی پدر آمرزیده؟ لسمش پدر خوانده اس!»



عکس ها: مسعود اسدیان

موزه گهر و آرایه های تاریخی
تهران، خیابان ولیعصر (عج)
پلوار میرداماد، کوچه دلفینه
www.clo-museums.org

موزه گهر و آرایه های تاریخی
Antique Gems and Jewelry Museum

